

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

نویسنده: رابرت دریفوس  
برگردان از: داکتر فرهاد زرگر  
۰۴ جون ۲۰۱۶

## گروگان نزد خمینی

۱۱



فصل پنجم

به ادامه گذشته:

اما اکنون قرن هاست که صوفی‌گری خود را وقف ستایش قبرستان‌ها و مرده‌ها کرده است، و بقعه‌ها و محل‌های مدفون شده پيروان صوفیان زیارتگاه آنها شده است. بسیاری از رسوم صوفی‌ها از زمان‌های قبل از اسلام باقیمانده و همان اعمال و جشن‌های بی‌دینان قبل از اسلام به وسیله صوفی‌ها ادامه یافته است. ستایش شیطان‌ها و جادوگری و مادر خدائی در جمع صوفی‌ها امری عادی است، اگر چه تعبیر شکل داده و ساحری و تردستی نیز به آن افزوده شده است. بعداً این ایدئولوژی و مذهب صوفی ماشین محرکه نفوذ امپریالیسم انگلیس در خاورمیانه شد. از قرن هفدهم حکومت پادشاهی انگلیس، مراکز متعددی برای روشنفکران سیاسی در جهان اسلام برپا کرد و با گسترش تدریجی امپراتوری انگلیس از طریق شرکت هند شرقی و شرکت لوانت انگلیسی‌ها در ارتباط مستقیم با جمعیت مسلمان خاور نزدیک و هند شرقی قرار گرفتند. اما برای امپراتوری انگلیس کنش مسلمانان به سوی رشد علوم طبیعی و یا تشویق و ترغیب آنها برای تشکیل یک سیستم پادشاهی قوی در جهان اسلام، یک خطر احتمالی محسوب می‌شد. برای این که لندن کنترل قدرت را در دست نژاد سفید حفظ کند، ستراتیژی نظام پادشاهی انگلیس براساس حفظ منافع انگلیس در جهان اسلام بر این قرار بود که آن کشورها را از پیشرفت باز دارد. همچنین به جای ارتباط با پادشاهان و شاهزادگان که روی یک سرزمین پهناور حکومت می‌کردند، دولت انگلیس سیستم ملوک‌الطوایفی و قبیلگی را تشویق می‌کرد، که هر کدام بر روی یک سرزمین کوچک حکم فرمائی داشتند. بدینوسیله انگلستان به آسانی می‌توانست از ظهور یک مخالف سیاسی

قدرتمند علیه حکومت خود در مکان‌های تحت استعمار جلوگیری کند. دولت انگلیس باور داشت که انقلاب امریکا برای استقلال آن کشور از انگلیس ضربه بزرگی بود.

البته صوفی‌ها که به خوبی سازمان‌یافته ولی قبیله‌ای و جدا از هم بودند، برای استعمارگران انگلیس به خاطر عدم علاقه و آشنائی با علم و دانش، دستیار خوبی محسوب می‌شدند. مثلاً برای جلوگیری انگلیس از توسعه انقلاب صنعتی در هند و خاورمیانه به هیچ وجه به دولت انگلیس سخت‌گیر نبودند و با همان کشت پنبه و چای و امثالهم راضی بودند. وقتی انگلیس پی برد که وجود مذهب صوفی‌گری چقدر به ادامه استعمار در خاورمیانه کمک می‌کند گسترش این مذهب را تشویق کرد و رهبران و فرستادگان آن را برای تبلیغات خود پشتیبانی مالی فراوان کرد. بعد از همبستگی و اتحاد دولت انگلیس با فرقه‌های صوفی در قرن هجدهم، فقط یک قدم کوچک دیگر در قرن نوزدهم برای انگلیس لازم بود که فرقه-گرائی مذهبی را به عنوان سیاست کلی امپراتوری خود به کار گیرد. با مطالعه دقیق امپراتوری رُم به عنوان مدل، استعمار انگلیس به این نتیجه رسید که یکی از دلایل اصلی این که امپراتوری الیگارش‌ی رُم توانسته بود برای مدت هزار سال پابرجا بماند. این بود که از فرقه‌های مذهبی و دین برای کنترل مردم استفاده می‌کرد.

در سال‌های ۱۸۲۰ حکومت الیگارش‌ی انگلیس، جنبش به اصطلاح اکسفورد را بنیان گذارد، سپس موج وسیع رفرم مذهبی پژوهشگران دانشگاه اکسفورد و کلیسای انگلیکن، و کینگز کالج دانشگاه لندن به حرکت در آمد. جنبش آنها، نوعی مسیونری یا فرستنده مخصوص از انگلیس به وجود آورد، که مأموریت آنها پخش انجیل تغییر محتوا یافته جنبش اکسفورد در کشورهای دیگر جهان بود. چتر پوششی این جنبش فراماسیون‌های بخش کلیسای اسکاتلندی بودند. فرستادگان جنبش اکسفورد مأموریت داشتند که شعباتی از کلیسای اسکاتلندی را در سراسر کشورهای تحت امپراتوری انگلیس بنا کنند. اما در مورد منطقه خاورمیانه فرستاده اونجلیس جنبش اکسفورد سعی نمی‌کرد که اعتقاد مسلمانان را به دین مسیحی تغییر دهد، بلکه در عوض سعی می‌کردند که آنها را به مسلمانانی با اعتقادات صوفی تغییر عقیده دهند که اعمال مذهبی کلیسای اسکاتلند را انجام می‌دهند. فرستادگان اسکاتلندی به دلیل اعتقاد فرقه‌ای خود که بسیار با کلیسای کاتولیک فرق داشت، به شدت به وسیله کلیسای کاتولیک، به عنوان توطئه ضددینی که قادر است قدرت پاپ را در داخل کلیسای کم و ضعیف کند، محکوم می‌شدند. همچنین جنبش اکسفورد و فرماسیون‌های انگلیس با جامعه مسیحی یا عیسوی‌ها ارتباط و اتحاد داشت، که آن‌هم به وسیله واتیکان محکوم شد. همبستگی عیسویان انگلیس هنوز تا به امروز به عنوان یک نقشه برجسته قرون عقب مانده نخبگان اروپائی علیه پاپ به حساب می‌آید. پشتیبانان اصلی پروژه فرقه-گری به وسیله انگلیس، خانواده سلطنتی و بسیاری از نخست وزیران مشهور و مشاوران آنها مانند بنیامین دیزرائیلی، لُرد پالمِر ستون، لُرد شافتس‌بری، وادوارد بلور – لیتون بودند. از سال ۱۸۲۰ به بعد، دستگاه پادشاهی انگلیس به وسیله بدترین مردان و زنان خلیفه مانند خیلی پست و فاسد، و آلوده و زشت، که جهان تاکنون به خود ندیده، اداره می‌شد. اینها برای مدل سلطنتی خود، مدل پمپی رُم قدیم را که پرستش حیوانات و جانوران قانون جامعه مدنی آنروز شناخته می‌شد، دنبال می‌کردند. بلور- لیتون، که سالها به عنوان رئیس دفتر استعماری انگلیس و همچنین رئیس دفتر هند خدمت کرده بود و بعد پسرش جانشین او شد، یک عضو اصلی فرقه های قدیمی عیسیز (ISIS) و اُسیریز (OSIRIS) بود. این ها فرقه های مرگ در مصر در زمان فراعنه بودند که زهر کشنده جهل را برای سالها در سراسر جهان مدیترانه، حتی قبل از این که مسیحیت جایگزین آن شود، گسترده کردند. بلور – لیتون نوول فرقه گرایانه‌ای تحت عنوان «آخرین روزهای پمپی» را برای نسل های آینده طرح ریزی کرد. و جان رامسکین نیز بنیاد امپراتوری مکتب پیش رافائیلی اجداد اخوان المسلمین و جامعه متافزیک‌ی ۱۸۶۰ برتراند راسل را بنیاد نهاد. این ها از بنیان‌گذاران معبد عیسویان اُرانیا که به نام: «طلوع طلانی الدوس هاکسلی» در سال ۱۸۸۰ بودند، «Huxley Golden Down of Aldous»- و نیز

جامعه مذهبی مادام بلاواتسکی که «عیسی آن ویلد» «Isis Unveiled» را منتشر کرد، همگی مراسم عجیب و تردستی، پرستش شیاطین و پلیدی‌ها و زشتی‌ها، و خود نابودی را ترویج می‌کردند که از ظواهر عادی حاکمان انگلیس در این دوران بود.

ژاک پاره کن (jack the Ripper) از فاسدترین افراد این فرقه‌ها در آن دوره بود که قتل و کشتار هولناک، روسپی‌ها در خیابان‌های لندن را نیز به عنوان بخشی از اعمال مذهبی انجام می‌داد. همچنین در ایران اولین پروژه ثبت شده دستگاہ حاکمیت پادشاهی انگلیس در قرن نوزدهم، ایجاد جنبش بهائی بود. اگر چه بهائی‌گری به عنوان یک آزمایش انگلیس در فرقه‌های فراماسونری غیرمذهبی شروع شد، اما بعداً جنبش بهائی در حرکت آینده پان اسلامستی جمال‌الدین افغان (اسدابادی)، تأثیر فراوان گذاشت.

فرقه مذهب بهائی در سال ۱۸۴۴ به وسیله یک مسیونر به نام "میرزا حسین علی" که خود را بهاء‌الله نامید تأسیس شد. امروزه، تعداد بهائیان در ایران به تنهایی بیش از ۳۰۰ هزار نفر است، اگر چه بسیاری از آنها، بعد از آمدن رژیم خمینی، به آرامی از ایران فرار کرده‌اند. باوجود این که بیشترین تعداد بهائی در ایران است اما بزرگترین پرستش‌گاه بهائیان در حيفا، اسرائیل، و مرکز جهانی این سازمان در ویلمت ایلی نويز (Wilmette Illinois) است.

مذهب بهائی به عنوان فرقه رادیکال «دین موعود» در ایران شروع شد، و ادعا می‌کرد که یک مذهب جدیدی است که مخلوطی در هم از ایده‌های اسلام، مسیحیت، زرتشتی، و یهودی است. بهائیان می‌گویند که فلسفه جدید آنها جانشینی تمام دین‌های دیگر در یک اعتقاد جهانی جدید یعنی بهائی خواهد شد. اگر چه بهائیان تبلیغ عشق و محبت و یگانگی جهانی می‌کردند، اما به زودی در سرتاسر ایران و خاورمیانه هیچ گونه استقبالی از آنها نشد و مورد بیشترین بی‌توجهی قرار گرفتند، برای این که بهائیان به عنوان بنیادگرای مذهبی شهرت یافتند که حاضران هرکاری را انجام دهند که مذهب خود را رواج دهند. در سال ۱۸۵۲ یکی از رهبران بهائی به خاطر این که سعی کرد تا شاه ایران (ناصرالدین‌شاه) را به قتل برساند، دستگیر شد. سپس بهائیان در ایران تحت تعقیب قرار گرفتند و بسیاری از رهبران اصلی آنها دستگیر شده و اول به بغداد و پس از آن به قسطنطنیه (استانبول امروزی) تبعید شدند.

در این مدت رهبران بهائی که در آنوقت بهاء‌الله و پسر او عبدالبهاء بود ارتباط نزدیک خود را هم با فرقه اسکاتلندی انگلیسی عیسوی و هم با شعبات در حال رشد پرستش‌گاه‌ها و جنبش‌هایی که در هندوستان، امپراتوری عثمانی، روسیه، و حتی افریقا گسترش یافته بود، نگه داشتند. در سال ۱۸۶۸ دولت ترکیه تصمیم گرفت که برای بهائیان خیلی خطرناک خواهد بود که به آنها اجازه داده شود که آزادانه فعالیت کنند و بدین جهت در آکر (Acre) سوریه، بهائی‌ها تحت نظر قرار گرفتند. اما با دوستان قدرتمند خود در لندن، گروه بهائی‌ها دوباره علنی شدند.

در سال‌های ۱۸۹۰ فرقه بهائیان مخصوصاً در ایران دوباره قدرت گرفتند، ای.جی. براون، متخصص فرقه‌گری، که ایران را نیز مطالعه کرده، بیان داشت که بهائیان موج آینده در خاورمیانه هستند. یک مدیر اداری انگلیس در مصر، اُرد کُرنز ادعا کرد که اگر بهائیان به همین ترتیب ادامه دهند، ممکن است که جای اسلام را به عنوان دین برتر بگیرند.

تا سال‌های اولیه قرن بیستم، همه می‌دانستند که بهائی یک محصول دست‌پرورده انگلیس است. به وسیله دولت ترکیه متهم شدند که آنها سعی می‌کنند که یک فرقه قبیله‌ای وابسته در سوریه به عنوان جایگزینی دولت انگلیس در امپراتوری عثمانی بنیان‌گذارند. در سال ۱۹۰۴ و نیز در ۱۹۰۷، دولت ترکیه روی بهائیان تحقیق کرد و نتیجه تحقیقات در گزارشی پیشنهاد شد که بهائیان از امپراتوری ترکیه اخراج شوند. قبل از این که اینکار عملی شود، به اصطلاح ترکان جوان، ستون پنجم گروه فراماسونری اسکاتلند، در یک انقلاب قدرت را ربود. و عبدالبهاء که در زندان ترکیه بود از زندان آزاد شد. پس از آزادی، رهبر بهائی‌ها به لندن و نیویورک رفت و در آنجا با افراد عالیرتبه دو شهر ملاقات کرد. در

۱۹۱۲ یک تور سخنرانی در شهرهای امریکا ترتیب داد، که در آن بنا به نشریات رسمی بهائی، عبدالبهاء برای دانشجویان دانشگاه، سوسیالیست‌ها، مورمن‌ها، یهودیان، مسیحیان، جامعه اسپیرانتیست‌ها، جامعه صلح دوستان، کلوب افکار نو، جامعه زنان ستم‌دیده و بسیاری مراکز دیگر سخنرانی کرد.

در ۱۹۱۸، عنوان نایت (knight) به وسیله ملکه انگلستان به عبدالبهاء داده شد. هر جا که او رفت، یک پیام را موعظه کرد؛ لزوم لغو ملیت‌ها، مذاهب کنونی جهان و مرزهای ملی که همه چیز را در یک نظم جهانی شکل دهد. فرقه بهائی نقش برجسته‌ای برای تأسیس لیگ جهانی ملیت‌ها در سازمان ملل متحد بازی کرد و سازمان آنها رابطه نزدیکی با فدرالیست‌های جهان برقرار کرد. دختر عبدالبهاء به طراح و مؤسس به اصطلاح زبان اسپرانتو ازدواج کرد. زبان اسپرانتو پروژه‌ای است که تمام زبان‌های جهان لغو شده و با یک زبان همگانی جایگزین شوند. مذهب بهائی همچنین در بین افراد جنبش رفرم اجتماعی بریتانیا نیز نفوذ کرد.

امروزه فرقه بهائی در ایران مورد تنفر زیادی است، و بدرستی بازوی پادشاهی انگلیس محسوب می‌شود. در زمان ناآرام کردن ایران در سال ۱۹۷۸، همه جا گزارش رسید که فرقه بهائیان جنبش شیعه خمینی را در چندین مورد مخفیانه کمک مالی کرده‌اند. این پول‌ها، از ارتباط‌های فرقه بهائی با سازمان‌های «حقوق بشر» بین‌المللی، مانند سازمان «عفو بین‌الملل»، که در اصل جنبش ضد شاه را در ایران پشتیبانی مالی می‌کرد، به گروه‌های پشتیبان خمینی می‌رسید. این جنبش‌ها همچنین از حرکت «یک جهانی» که از اوایل سال‌های ۱۹۰۰ تاکنون با بهائی‌ها در ارتباط هستند، بیرون می‌آمد. (اگر از هر ایرانی این سؤال شود که چرا بهائی‌ها با وجود ضدیت شدید خمینی با آنها، اینطور عمل می‌کنند، پاسخ خواهد داد که فرقه بهائی‌ها معمولاً فعالیت‌های ضد بهائی را در ایران به عنوان مخدوش کردن واقعیت تشویق می‌کنند.)

اما حالا بیانی در مورد جمال‌الدین افغان: «با دست‌های ما را ساختی، جسم ما را به بهترین شکل دادی، و ما را به بهترین شکل خلق کردی از طریق تو ما تمام جهان را شناختیم»، بیانیه آل افغانی، جاسوس انگلیس، که اولین جنبش بنیادگرایی پان اسلامیت را ترتیب داد، جمال‌الدین آل افغانی، براساس بیشتر نظریات در محلی در آسیای مرکزی احتمالاً در کابل افغانستان [در اسعد آباد کُنر - ویراستار پورتال]، به دنیا آمد. از سال‌های اولیه عمرش چندان اطلاعی در دست نیست، اگرچه بعضی گزارشات حاکی از آن است که او یهودی متولد شد و خیلی زود به داخل رده یکی از بسیار تعدادی مذهب صوفی به نام اخوان صوفی که آن قسمت از آسیا را در بر گرفته بود، وارد شد.

به خاطر رابطه نزدیک بین آسیای مرکزی و هند، بسیاری از فرقه‌های صوفی در هند مستقر شدند و یا توسط فرستادگانشان صوفی‌گری را که از گروه مسلمانان هند گرفته بودند، پخش می‌کردند، مهم‌ترین این فرقه‌ها گروه صوفی نقش‌بندی‌ها بود. که به معنی «دشمن خنده»، بود. گروه نقش‌بندی به سرعت در مرکز آسیا به عنوان اخوان صوفی آسیای مرکزی در اوایل سال‌های ۱۷۰۰ زیر رهبری شیخ احمد سیر هندی و بعد جانشین او شاه ولی‌الله در دهلی، که از سال ۱۷۰۳ تا ۱۷۶۵ زندگی می‌کرد، رشد کرد. هردوی این دو صوفی عهد قدیم برای تبلیغ یک ایدئولوژی بنیادگرایی راست و برگشت به اسلام خالص برخاستند. این جنبش خیلی بعد از فروپاشی امپراتوری مغول در هند و در سرآشپیی سقوط اسلام در شرق رشد کرد.

آموزگاران گروه صوفیان نقش‌بندی از آسیای مرکزی تا مکه، قاهره، ترکیه، و ایران مسافرت کردند و زنده شدن دوباره صوفی‌گری قدیم را تبلیغ می‌کردند. پسر شاه ولی‌الله، شاه عبدالعزیز، یک گروه از افراد با تجربه، من جمله شیخ خالد بغدادی (۱۷۷۵-۱۸۲۶) را که از کردها بود، به دور خود جمع کرد و در سال ۱۸۰۹ از هند دیدن کرد و از مرکز هند جایی که دفتر استعماری انگلیس حکمرانی می‌کرد، کار خود را شروع کرد. دین قدیمی خارج از ذهن و دلیل انسان شرقی دوباره «پاک و خالص بودن در اسلام» باعث می‌شد که کلیه نفوذهای خارجی را مشکوک و زشت بدانند. بعضی

از دستورات اسلامی از تمام مسلمانان می‌خواست که خودشان را از نفوذ رسوم ایرانی و عادات هندی دور نگه دارند. در بین جنبش‌هایی که در این دوره رشد کردند، یکی جنبش افراطی وهابی در شبه جزیره عربستان، و دیگری فرقه‌ای در شمال آفریقا بنام اخوان سینوسی که در لیبیا بنیان گذاشته شد.

از سال ۱۸۵۷ تا زمان مرگ جمال‌الدین افغان در ۱۸۹۷، او حامل اصلی جنبش بنیادگرائی در منطقه بود، که بسیاری از مذاهب صوفی‌گری و بهائی را نیز جذب خود کرد.

در طول مدت چهل سال به عنوان نماینده اطلاعاتی انگلیس، "افغان" به وسیله دو نفر از متخصصان علوم اسلامی و فرقه‌گری راهنمایی می‌شد. یکی از آنها ویلوند اسکاون بلونت، و دیگری ادوارد جی. براون بود. ای. جی. براون یکی از متخصصین برجسته شرق شناس قرن نوزدهم در انگلیس بود و از بین افرادی که در دیپارتمان شرق شناسی دانشگاه کمبریج مشغول پژوهش بودند، او شخصی به نام هری سنت جان بی‌فیلی را به عنوان مأمور متخصص اطلاعاتی انگلیس در شبه جزیره عربستان برگزید. بعدها پسر او کیم فیلی جاسوس «سه طرفه سازمان MI.6» شد.

ای. جی. براون مانند فیلی و تی. ای. لارنس، یک مطالعه به اصطلاح «ضد امپریالیسم» را شروع کرد، که عننی علیه سیاست استعماری انگلیس انتقاد می‌کرد. او ادعا می‌کرد که از جنبش‌های استقلال طلبی پشتیبانی می‌کند. او فرقه‌گرای خیلی محکمی بود، که مجذوب دین‌های مقدس شرقی قدیمی شده بود. تخصص او مطالعه صوفی‌گری و فرقه‌ی بهائی بود.

تخصص او به وسیله مطالعات یک بنیادگرای فرانسوی بنام ژوزف دُ گوینو که ایدئولوگ عیسوی بود، دنبال شد. گوینو یک دیپلمات فرانسوی بود که عشق و علاقه شدیدی نسبت به انگلیس نشان می‌داد. نوشته‌های او به خصوص کتاب «فلسفه در آسیای مرکزی» روی نخست وزیر انگلیس دز اسرائیلی تأثیر زیادی گذاشت. گوینو در سویس به استخدام سیس (SIS) انگلیس درآمد و به دنبال آن به ایران فرستاده شد و در بخش خدمات خارجی فرانسوی استقرار یافت. در آنجا بیشتر وقتش را در شهر جنوبی ایران «شیراز» گذراند. شیراز شهری است که فرقه بهائی از آنجا شروع شد. اشتغال اصلی گوینو در آنجا، این بود که یک رابطه عملی بین نژاد آریایی و نژاد سامی، من جمله آریایی‌های ایران برقرار کند. بعدها به واسطه تبلیغات زیاد در مورد علم نژاد و توارث، او یکی از بنیان‌گذاران جنبش نازی شد. سال‌ها بعد ای. جی. براون با خاطره خوبی شرح داد که چگونه او برای اولین بار به کارهای گوینو آشنا شد. او نوشت «یک روز در ۷ سال پیش در کتابخانه دانشگاه کمبریج، در بین کتاب‌های جدید جست و جو می‌کردم که مطلبی درباره فلسفه صوفی‌گری بنویسیم. ناگهان وقتی که چشم به کتاب دین و فلسفه در آسیای مرکزی اثر کنت دِگوینو برخورد کرد. کتاب را برداشتم و نگاهی به آن انداختم که ببینم اگر مطلبی درباره صوفی‌ها در آن یافت می‌شود، فصل کوتاهی در آن به صوفیان اختصاص یافته بود، با خودم به اطاقم آوردم. در همان نگاه سطحی اولیه، دیدم که بخش نسبتاً زیادی از کتاب همچنین درباره بهائیت نوشته شده براون ادامه می‌دهد: «به هر صورت، وقتی که این فصل ... را خواندم آن بخش از کتاب را که در مورد جنبش بهائیت بود، شروع کردم، موضوع کاملاً با فرقه صوفی‌گری تفاوت داشت.» برای کسانی که قبلاً این شاهکار تاریخی را خوانده‌اند، احتیاجی نیست که تأثیری را که این کتاب بر من گذاشت، تشریح کنم. مدت‌ها بود که می‌خواستم از ایران و پیش از همه از شیراز دیدن کنم، و حالا این علاقه ام چند برابر شد. اکنون دیدن شیراز به خاطر این که محل تولد میرزا علی محمد باب «مؤسس فرقه بهائی است» برایم اهمیت زیادی پیدا کرده بود.

در سال ۱۸۸۷، براون از ایران دیدن کرد، و با نوشتن کتاب کلاسیک (انقلاب ایران و یک سال در میان ایرانی‌ها) شخص با قدرت و صاحب نظری در مورد ایران شد. کسی که به براون فارسی یاد داد میرزا محمدباقر، یکی از همکاران جمال‌الدین افغان در فرقه بهائی بود. میرزا محمد باقر را یک شیعه، محمدین، درویش، مسیحی، بی دین و یک یهودی

توصیف کرده‌اند. او مسافرتش را با تأسیس یک سیستم جدید دینی، که آن را مذهب اسلامی-مسیحیت می‌نامید به پایان رساند.

میرزا باقر به وسیله ویل فرید. اس. بلانت که عضو مدرسه شرق شناسان انگلیس بود جذب بخش مرکزیت داخلی نخبگان ایرانی و آسیای مرکزی شد و بعد از آن خودش یکی از اعضای مؤسس جنبش پان اسلامیت شد. سپس به میرزا باقر مسؤولیت فراماسیونری فرقه مسیحیت بنیادگرای اسکاتلند داده شد که مراکز ایرانی و خاورمیانه را نظم دهد. نیروی پشتیبان این جنبش در آنجا آل‌افغان بود. شغل "افغان" در ۱۸۷۰، زمانی که او پست مدیریت آموزش را در استانبول ترکیه به عهده گرفت. در آسیای مرکزی به فعالیت سیاسی اشتغال داشت و برای مدتی نیز در سال ۱۸۶۶ نخست‌وزیر افغانستان بود. از آنجا رابطه خود را با فرقه بهائیت، با نمایندگی انگلیس و با بعضی صوفیان که در هند مرکزیت داشتند، حفظ کرد. در سال ۱۸۶۹ به هند رفت و از آنجا به استانبول مسافرت کرد. در روزهای اقامتش در ترکیه، "افغان" به وسیله ملاحی مسلمان آنجا مورد تنفر بود. بعد از آن، برای مدت کوتاهی، از ترکیه اخراج شد. به دلیل این که فلسفه‌ای را موعظه می‌کرد، که به وسیله علمای آنجا ضد اسلام محسوب می‌شد، (فقط دو سال قبل از آن نیز رهبر فرقه بهائی به وسیله دولت ترکیه دستگیر شده و مجبور به ترک استانبول شده بود). سپس "افغان" به قاهره رفت و به مدت نه سال در آنجا باقی ماند.

از سال ۱۸۷۱ "افغان" به وسیله نخست‌وزیر مصر مصطفی ریاض پاشا، که او را در استانبول ملاقات کرده بود، رسماً به قاهره وارد شد. و سفارش کرد که "افغان" را با حقوق بالا و در دانشگاه مشهور اسلامی الازهر قاهره استخدام کنند. به خاطر تجربه اخراج از استانبول، به وسیله رؤسای انگلیسی‌اش به او به آرامی گوش زد شد که فوراً زیاده از حد فعال نشود، برای مدت ۷ سال در درس‌های عادی، "افغان" مثل یک بنیادگرای اسلامی عمل می‌کرد، در حالی که در خفا پیروان فرقه را جمع‌آوری می‌کرد. در سال ۱۸۷۸، "افغان" الازهر را ترک کرد و به بخش یهودی قاهره نقل مکان کرد و در آنجا آزادانه سازمان سیاسی خود را برپا داشت.

"افغان" تأسیس جامعه ماسونیک عرب را اعلام کرد. و با کمک ریاض پاشا و سفارت لندن در قاهره، فرقه اسکاتلندی مسیحیت بنیادگرا و نیز مرکز بزرگ فراماسیون شرق را در قاهره بازسازی کرد. او پیروانی از کشورهای مسلمان به خصوص سوریه، ترکیه، و ایران را به دور خود جمع کرد. در بین پیروان خود، "افغان" تقریباً تمام کوشش خود را در بت‌پرستی به کار برد. بهترین فرد دست‌پرورده او، محمد عبده بود که سال‌ها بعد از این که "افغان" قاهره را ترک کرد زیربنای اخوان المسلمین را به سرپرستی حسن ال‌بنا پایه‌گذاری کرد.

عبده در نوشته‌ای به نام «رابطه روحانی با ماوراء الطبیعه»، تصادم خود را با "افغان" اینطور شرح داد: «وقتی که خود را درحالت رسیدن به عقل کامل، ناشی از حقیقت مافوق طبیعت، از رهبر مقدس خود سید جمال‌الدین افغان (که از میوه‌های دانش بهره متفاوت گرفته است)، یافتم، باعث شد که خورشید واقعیات بر من بتابد و مهترین مشکل سخت، واضح و روشن شود.» این نوع بیان «عقل کامل» و «حقیقت مافوق طبیعت» فقط در زبان فرقه صوفی‌گری قدیم به کار می‌رود.

در حالی که "افغان" هنوز در قاهره بود، در تأسیس چند جامعه مخفی کار می‌کرد. برای مسیحی‌های سوریه در اسکندریه صحبت کرد، او در مورد دورنمای آینده در جهان عرب صحبت و گروه زیادی تحت تأثیر خطابه او قرار گرفتند به طوری که مسلمانان سوریه و مصر را تحت تأثیر قرار داد و باعث به وجود آوردن سازمان «جوانان مصر» یا مصر آل فتات شد. این جامعه مخفی که تا قرن بیستم ادامه داشت و هنوز امروزه هم بقایای آن موجود است، یک سازمان طرفدار نازی از فناتیک‌های ملی‌گرای مصر بود که برای مدت زیادی به وسیله فراماسیون‌های اسکاتلندی

کنترول می‌شد. همچنین، "افغان" خود را درگیر به وجود آوردن یک فرقه دیگر به نام ترک‌های جوان کرد. یک جامعه-ای که در ۱۹۰۸ برای مدت کوتاهی کنترول را از امپراتوری عثمانی به دست گرفت. سومین کار مخفیانه "افغان" در مصر ایجاد جامعه مخفی ملی‌گرای سوریه بود. هر کدام از این جنبش‌ها به صورت پروژه سازمان اطلاعاتی انگلیس (SIS) به وجود آمدند.

در سال ۱۸۷۹، "افغان" از مصر برطبق یک نوشته رسمی اخراج شد، او محکوم به این شده بود که یک جامعه مخفی و همچنین جنبش «شورشیان جوان» را به وجود آورده که می‌خواهند دین و حکومت را نابود کنند، ولی خیلی دیر بود: در ۱۸۸۲، جنبش "افغان" یک فرقه سازمان یافته شورش عربی در مصر ترتیب داد، که خود او قیامی علیه خدیو انگلیس که "افغان" را اخراج کرده بود، به وجود آورد. این شورش زمینه‌ای برای انگلیس به وجود آورد که مصر را به وسیله ارتش خود اشغال کند. بالاخره "افغان" در مصدر برنامه خود موفق شد. "افغان" از مصر، برای مدت کوتاهی به هند رفت و از آنجا به اروپا رفت. با پشتیبانی مالی انگلیس در مصر، یک ژورنال فرانسوی‌زبان و در پاریس یک روزنامه عربی زبان به نام ارواح.ال.وثکه (به معنای چسب غیرمحلول)، که نام یک سازمان مخفی بود در سال ۱۸۸۳ بنیان گذارد. ارواح.ال.وثکه نشریه مستقیم پیشتاز اخوان المسلمین بود.

این سازمان، اولین سازمان پان اسلامیت بود، که خواسته آن اتحاد مسلمانان و بیداری آنها و آشنا کردن آنها از خطراتی که آنها را تهدید می‌کند بود و آنها را راهنمایی می‌کرد که این خطرات را لمس کنند. در بین اعضای گروه "افغان" در پاریس، مصری‌ها، هندی‌ها، ترک‌ها، سوری‌ها، از مناطق افریقای شمالی و همینطور بسیاری مسیحی و یهودی بودند. یک سازمان دیگری به وسیله پیروان "افغان" در مکه به نام «ام.ال.کراه» به وجود آمد، ولی به سرعت سرکوب شد. در بین همکاران "افغان" در پاریس در ۱۸۸۴ می‌توان از مالکم خان، یک مسیحی امریکائی که به مذهب شیعه گروید، و بعد در سال ۱۸۸۰ سفیر ایران در لندن شد. پدر مالکم خان یعقوب خان از بنیان‌گذاران فراماسیون فرقه اسکاتلندی و همچنین همکار نزدیک ویلفرد بلانت در ایران بود.

میرزا محمد باقر، مأمور دیگر اطلاعاتی بود، که معلم زبان فارسی آی.جی. براون و بنیان‌گذار «مسیحیت - اسلامی» بود. یک کشیش مسیحی دیگر به نام رورند لوئیز سبونجی که در شمال بین‌النهرین بود، به اسلام گروید و بعداً مسؤول دفتر شخصی ویلفرد بلانت شد.

یک فریماسیون مسیحی سوری دیگر به نام ادیب اسحاق، نویسنده رادیکال ضددینی بود که هم کاتولیک‌ها و هم آخوندهای مارونی را در خاورمیانه در نوشته‌هایش محکوم می‌کرد.

جیمز سانوا نیز یک یهودی مصری فراماسیون بود که به "افغان" فرانسه یاد داد. "افغان" یک ژورنال تأسیس کرد که تأکید اصلی آن در این بود که تمام دین‌ها باید در یک دین، «دین انسانیت»، خلاصه شوند. بسیاری بهائی‌های ایرانی، بعد از این که از خاورمیانه بیرون رانده شدند، زیر چتر "افغان" در مصر جمع شدند.

آنچه که مورد توجه حتی یک بیننده معمولی و بدون وابستگی به این فرقه می‌باشد، این است که تعداد بسیار اندکی از آنها مسلمان بودند و تقریباً تمامی آنها یک زمینه وابستگی به جنبش «دین جهانی» داشتند. خیلی به سختی به نظر می‌رسید که اینان آن مجموعه افراد مناسب برای خلق یک جنبش پان اسلامی باشند. و "افغان" که تأکید مداوم به اعتقاد خود درباره اتحاد «سه دین اصلی» در یک دین را داشت، به اضافه، فرقه بهائی که تقریباً نمی‌توانستند صدای ناجی مسلمانان شیعه، یعنی مهدی موعود را رساتر از آنچه هست برسانند، زیرا قدرت "آل افغان" از صدایش خیلی بزرگتر و رساتر بود. در صفحات نشریه ال عروۃ الوثقا، او را هر چیزی به جز بنیادگرای اسلامی می‌توان نامید. که در یک صدای متفاوت در صفحات آن نشریه معرفی شده است.

شخصی به نام انگلاند، نوشت که "افغان" نمی‌تواند آرزو داشته باشد که صدای بلند مهدی را (نجات دهنده مسلمانان شیعه) در گلو خفه کند، زیرا صدای او رساتر از تمام صداها است و قدرت او بیشتر از صدای جهاد (جنگ مقدس) است، که از زبان تمام مسلمانان شنیده می‌شود. "افغان" ادامه داد: انگلاند فکر می‌کند که خودش قادر است که این صدا را خفه کند، قبل از این که بتواند صدای خود را در تمام شرق از کوه‌های هیمالیا به دالا خیر و از شمال تا جنوب به‌گوش همه مسلمانان افغانستان و سند هند برساند، که با افتخار رسیدن نجات‌دهنده مسلمانان را که تمام فرزندان اسلام با بی‌تابی در انتظارش هستند. مهدی، مهدی، مهدی موعود را خبر دهد. آل‌عروۃ‌الوثقا اگر چه مدت چاپ آن بسیار کوتاه بود، اما تأثیر آن بسیار بزرگ بود.

به‌سرعت "افغان" صدای جنبش پان اسلامی در منطقه شد. صدها فرقه مختلف که قبلاً در سراسر جهان اسلام بدون رهبر پراکنده بودند، زیر یک چتر رهبری شروع به هم پیوستن کردند. حالا جامعه‌های مخفی در سوریه، مصر، ترکیه، ایران، و هند به‌سرعت رشد کردند و مانند قبل در کناری نبودند اما این اطلاعات که آنها بخشی از یک جنبش متحد هستند، خیلی محتاطانه بود. و اگرچه "افغان"، دولت انگلیس را تقریباً در هر نفس به صدای بلند محکوم می‌کرد، ولی او یک مأمور اطلاعاتی مورد مصرف انگلیس بود و از لندن مانند یک شمع روشن‌کننده برای انواع فرقه‌های اسلامی افراطی استفاده می‌کرد.

مالک‌مخان، در نامه‌ای به ویلفرد بلانت، روش خود را تشریح کرد: «من در اروپا در رشته‌های مذاهب، علوم اجتماعی و سیستم سیاسی غرب درس خواندم و روح فرقه‌های مختلف مسیحیت و سازمان‌های جوامع مخفی و فراماسیون‌ها را آموختم، و من برنامه‌ای را ارائه می‌دهم که دانش سیاسی اروپا با عقل دینی آسیا با هم همراهی داشته باشند.

می‌دانم که بی‌فایده است که سعی کنیم که ایران را به فرم اروپا تغییر فرم دهیم و من مصمم هستم که لوازم تغییر حالت دادن را در پوششی بگذارم که مردم آن را درک می‌کنند، یعنی لباس دین. در ظرف فقط چندین سال، «تغییر مدل» ایران با یک انفجار انقلاب ناآرام در ۱۹۰۵ روبه‌رو می‌شود. انقلاب ۱۹۷۸-۱۹۷۹ دقیقاً دوباره‌سازی آن انقلاب ۱۹۰۵ بود. در سال ۱۸۸۵، "افغان" به روسیه و پس از آن به ایران مسافرت کرد. در ایران ناصرالدین شاه از او درخواست کرد که نخست‌وزیر شود. ناصرالدین شاه برای مدت بیش از چهار سال در ایران حکمرانی کرده است، و هیچ جای شکی نیست که او بدون هیچ مشورتی با انگلیس از "افغان" درخواست نمی‌کرد که نخست‌وزیر شود. یک سال بعد در ۱۸۹۰ به "افغان" دستور داد که کشور را ترک کند. رهبر پان اسلامی به لندن فرار کرد. در آنجا "افغان" به-همراهی با ملک‌مخان که بالاخره از پُست سفیر ایران در لندن استعفاء داده بود، در شروع سال ۱۸۹۱ برنامه ناآرامی سیاسی ایران را سازمان دادند. "افغان" و خان به شاه تهمت زدند که مردان مذهبی را تحت تعقیب قرار داده و افراطی-های شیعه را که علیه شاه ایران هستند شلاق می‌زند. وقتی که "افغان" روی جنبش اسلامی‌اش تأکید کرد اطلاعیه خود را به نام سیدالْحسینی امضاء کرد، که خود را از اعقاب پیامبر محمد بدانند.

شاه چندین بار رسماً به دولت انگلیس نسبت به فعالیت‌های "افغان" اعتراض کرد. ولی دولت انگلیس فقط پاسخ داد که نمی‌توانند عملیات یک فرد مستقل را کنترل کنند. بالاخره، در سال ۱۸۹۵، یکی از دوستان نزدیک "افغان" ناصرالدین شاه را به قتل رساند.

وقتی وابستگی "افغان" به امپراتوری انگلیس آشکار و واضح شد، در ملاقات ۱۸۸۴ "افغان" در لندن براساس گزارشات، یک پیشنهاد حیرت‌آور به دولت انگلیس کرد؛ اگر لندن از سودان یعنی جایی که یاغیان جنگنده، در دره رود نیل، علیه اشغال انگلیس می‌جنگند، بیرون آید، آنوقت "افغان" ترتیب یک قرارداد نظامی علیه روسیه را به سرپرستی



انگلیس با ترکیه، ایران و افغانستان خواهد داد. "افغان" در ۱۸۹۷ مُرد. اما جنبشی را که او تحت شعار پان اسلامیت تأسیس کرده بود زنده ماند و مثل یک اپیدمی مرگ زاپخش شد و تا قرن آینده تداوم یافت. برای این که ببینیم این جنبش چگونه ریشه گرفت، باید اکنون به سوی مصر و پایه‌گذاران اخوان المسلمین روی آوریم و جریان شکل‌گیری اخوان را در مصر دنبال کنیم.

ادامه دارد